

# لعل دل

دکتر مهدی فیروزیان

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

امیر هوشنگ ابتهاج متخلص به سایه (۶ اسفند ۱۳۰۶) از بزرگترین غزلسرایان تاریخ زبان و ادب پارسی است. او که از نامدارترین مصححان دیوان حافظ است، در غزلسرای «در عین بهره‌وری خلاق از بوطیقای حافظ، همواره در آن کوشیده است که آرزوها و غم‌های انسان عصر ما را در شعر خویش تصویر کند؛ برخلاف تمامی کسانی که با جمال‌شناسی شعر حافظ، به تکرار سخنان او و دیگران پرداخته‌اند» (سایه آینه‌دار غم‌ها و شادی‌های عصر ما، ص ۶۲) و از همین‌رو است که می‌توان گفت سایه پس از حافظ «در این راه سرآمد همه اقران خویش، در طول این هفتصد سال، بوده است» (همان). زبان استوار و روان سایه با وجود ادیبانگی و گرایشی که به شیوه سخنوری حافظ و سعدی دارد، برای بیشتر دوستداران امروزی شعر پارسی روشن و دریافته است. اما همان‌گونه که دریافت زیبایی‌های تو در توی ساخت و صورت شعر حافظ نیازمند موشکافی و گزارش‌های بلاغی و ژرف‌نگری هنری است، و بر همین پایه گزارش‌های گوناگونی از دیوان او به دست داده‌اند، بایسته است که سخن‌شناسان برای آشکار کردن کیمیاگری‌های سایه در غزل هم بکوشند و خوانندگان را با لایه‌های زیرین و نهفته غزلسرای این سخنور توانا آشنا کنند.

در این جستار با همین انگیزه به بررسی و گزارش گسترده‌بیتی از سایه و تشبیه کاربرد یافته در آن می‌پردازیم:

هر که با سنگی ز سویی تاخته‌ست

سایه هم لعل دلی انداخته‌ست

(سیاه‌مشق، ص ۲۲۴)

اضافه تشبیهی «لعل دل»، که با تکرار «ل» از دید موسیقایی هم ترکیبی درخشان است، نغز و نو می‌نماید. لعل سنگی ارزشمند و دارای چند گونه است و «آنچه از آن نیک‌تر است سرخ و درخشنده و صافی و شفاف باشد» (تنسوخ‌نامه ایلخانی، ص ۷۰). سایه در بیت زیر «لعل فام» را به کنایه برای سرخی آسمان

پاک در فلق یا خورشیدِ درخشنده و سرخرنگ بامدادی آورده است (جام لاجورد نیز استعاره مصرحه از آسمان تیره است):

ساقی بیار جام صبو حی که شب نماند      و آن لعل فام خنده ز داز جام لاجورد

(سیاه‌مشق، ص ۱۲۸)

در ادب پارسی، بیشتر «لب» یا «باده» را از آن روی که سرخ و ارزشمند هستند به لعل مانند می‌کنند. سایه نیز خود در بیتی چند چنین کرده است.

تشبیه لب به لعل:

روی تو گلی ز بوستانی دگرست      لعل لببت از گوهر کانی دگرست

(همان، ص ۱۳۶)

خم زلفش آن لعل لب می‌نماید      نگر تا نیچی سر از رهنمونش

(همان، ص ۲۲۹)

تشبیه باده به لعل:

وقت آن آمد که ساغر پر کنیم از خون دل      کز می لعلت تهی شد جام حسرت نوش چشم

(همان، ص ۱۵۰)

شراب لعل تو می‌دیدم و دلم می‌خواست      هزار و سوسه ام چنگ در جگر می‌زد

(همان، ص ۱۷۷)

خدای را که دگر جرعه‌ای از آن می‌لعل      به ما ببخش که ما قدر این گهر دانیم

(همان، ص ۲۴۹)

تشبیه لب به لعل چنان روایی دارد که خود این واژه در کاربرد استعاره برای لب به کار می‌رود:

به شوق لعل جان بخشی که درمان جهان با اوست

چه توفان می‌کند این موج خون در جان پردردم

(همان، ص ۱۸۱)

سزد کز خون من نقشی بر آرد لعل پیروزی<sup>۱</sup>      که من بر دُرُج دل مُهری به جز مهر تو ننهادم

(همان، ص ۳۱۴)

حتی در اضافه‌های تشبیهی «شراب لعل» و «می لعل» که در بیت‌های پیشین آمده‌اند هم با گزارشی دیگر گونه «لعل» را می‌توان استعاره از لب یار دانست که افزون بر سرخی، برای رساندن مفهوم مستی‌بخشی و دلخواهی به باده تشبیه شده است.

به هر روی در بیت‌های یادشده تشبیه (و نیز استعاره) تازگی ندارد. زیرا تشبیه لب و باده به لعل پیشینه بسیار دارد. ولی چنانکه گفتیم تشبیه دل به لعل نو می‌نماید. هر چند با جست‌وجو در گنجینه کهن شعر

۱. پیروز یادآور فیروزه است و با لعل ایهام تبادر می‌سازد.



پارسی درمی‌یابیم که چنین تشبیهی هم یکسره بی‌پیشینه نیست و عطار آن را در بیتهی به‌کار برده است. برای روشن شدن خواست عطار در آن بیت ناچاریم چند بیت دیگر او را نیز بیاوریم:

جانّت را عشقی بیاید گرم گرم	ذکر را رطب اللسانی چرب و نرم
زهد خشکت باید از تقوی و دین <sup>۲</sup>	و آه سردت باید از برد آلیقین
تا چو گرم و سرد و خشک و تر بود	اعتدال جانّت نیکو تر بود
هر که را جان معتدل شد این چنین	سنگ جسمش لعل دل شد این چنین
ور به عکس این بود ننگی بود	ننگ نبود لعل اگر سنگی بود؟

(مصیبت‌نامه، الف، ص ۱۱)

۲. متن ما برگرفته از ویراسته زنده‌یاد نورانی وصال است و در ویراسته استاد شفیع کدکنی چنین آمده است: «زهد و حکمت باید از تقوی و دین» (مصیبت‌نامه، ب، ص ۱۲۶). همان‌گونه که در بیت سپسین آشکار شده خواست عطار اشاره به اعتدال مزاجی است که زاده هم‌هنگی کیفیات چهارگانه (گرمی، سردی، خشکی، تری یا به زبان تازی حرارت، برودت، یبوست و رطوبت) است (نک: قانون در طب، ص ۱۶). در بیت پیش از گرمی و تری (رطب) یاد شده و در این بیت از خشکی و سردی. لیک در ویراسته شفیع کدکنی «حکمت» جایگزین «خشکت» شده و با سترده شدن یکی از چهار کیفیت، سخن کاستی پیدا کرده است. از سوی دیگر بر پایه اسلوب سخن در مصرع دوم که در آن «سرد» به ضمیر «ت» افزوده شده برگزیدن «خشکت» (به‌جای حکمت که «ت» در آن بخشی از خود واژه است) پسندیده‌تر می‌نماید. عطار در بیتهی دیگر از همین مثنوی که در هر دو ویراسته یکسان آمده هم «زهد خشک» را در کنار «عشق گرم» آورده و پیداست که آنجا هم به تناسب کیفیات چهارگانه نظر داشته است:

عشق گرم او که جان را ساختی

عقل را در زهد خشک انداختی (مصیبت‌نامه، الف، ص ۲۸۰؛ مصیبت‌نامه، ب، ص ۳۷۱)

با خواندن بیت‌ها آشکار شد که عطار دل را به تنهایی همانند لعل ندانسته است. بلکه این تشبیه را در سازگاری با تشبیه پیشین جسم به سنگ، ساخته است تا راجع والای دل را در برابر جسم نشان دهد. لعل هم سنگ است لیک سنگی ارزشمند و نیک. دل هم بخشی از وجود آدمی است. اما بسی بیش از جسم می‌ارزد. دیگرگون شدن سنگ به لعل هم گزاره‌ای شاعرانه نیست. به باور پیشینیان «لعل مصنوع آفتاب بود» (دیوان سنایی غزنوی، ص ۱۰۶۴)؛ بدین معنی که سنگ با تابش بسیار آفتاب لعل می‌شود (نیز نک: فرهنگ اصطلاحات نجومی، زیر خورشید و لعل). پس پیام عطار آن است که آدمی باید در پرتو آفتاب عشق و پارسایی و راز و نیاز بکوشد تا از سنگ جسم به لعل دل برسد. حافظ هم دو بیت زیر را بر پایه همین باور سروده است:

لعلی از کانِ مروت بر نیامد سال‌هاست      تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد<sup>۳</sup>  
(حافظ، ص ۲۴۳)

طالب لعل<sup>۴</sup> و گهر نیست و گرنه خورشید      همچنان در عمل معدن و کان است که بود  
(همان، ص ۲۸۷)

با دانستن این پیوند هاست که می‌توانیم نکته نغز بخش پایانی شعر «سنگواره» را در یابیم:

بس دیر ماندی ای نفس صبح!

کاین تشنه کام چشمه خورشید

در آرزوی لعل شدن مُرد

و امروز زیر ریزشِ ایام

خود سنگواره‌ای ست ز امید

(تاسیان، ص ۱۴۲)

یا بیت زیر از بانگ نی:

از نشانی‌های آن خورشید خند      لعل را در سنگ پیدا می‌کنند

(بانگ نی، ص ۲۱)

۳. درباره همکاری باد و باران با آفتاب: «چنانک آفتاب مدتی مدید در خاکی یا در سنگی تابد تا به کثرت حرارت شعاع آفتاب محترق گردد، بعد از آن به مدتی دیگر آب بر آن جرم محترق می‌گذرد تا منحل شود. بعضی از آن با آب بیامیزد و سیلانی پذیرد. بعد از آن حرارتی معتدل در آن تأثیر کند به مدتی دراز تا خشک شود. پس بروتی در آن تأثیر کند تا منجمد گردد و سنگ شود. اکثر از جواهر هم بدین ترتیب متحجر می‌گردند» (تسوخ‌نامه ایلخانی، ص ۲۱).

۴. «لب لعل» در همین غزل دو بیت پس از این بیت آمده و جز آن بارها در شعر حافظ به کار رفته است (نک: حافظ، ص ۸۳، ۱۴۵، ۱۶۲، ۲۴۲، ۳۱۱، ۳۴۳، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۶۶، ۴۹۶، ۵۰۶). «طالب لعل» از دید نوشتاری «لب لعل» را در خود دارد و از همین رو هجای دوم «طالب» با «لعل» ایهام تبادر می‌سازد. چنین ایهامی را در مصرع «دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد» (همان، ص ۴۵۵) هم می‌بینیم.



و دو بیت زیر از غزل «دراوج آرزو»:

لعلی چکیده از دل ما بود و یاوه گشت  
خون می خوریم باز که بازش بیپوریم...  
آن لعل را که خاتم خورشید نقش اوست  
دستی به خون دل بپریم و برآوریم  
(سپاه‌مشق، ص ۲۹۳-۲۹۲)

در اینجا لعل همان دلِ سرخ و ارزشمند عاشق است که در میان خون دل شناور است و سایه باید آن را از میان خون برآورد تا درخشش آن چشم‌ها را خیره کند. خون خوردن برای بازپروری لعل هم از آن رو است که لعل شدنِ سنگ نیازمند گذشت روزگار و شکیب بسیار است:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر  
آری شود ولیک به خون جگر شود  
(حافظ، ص ۲۹۸)

بیت اصلی این جستار که در آغاز سخن آمد بیت پایانی مثنوی کوتاه «سر و سنگ»، بر وزن مثنوی معنوی (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) است که واژه «سنگ» در سراسر آن و واژه «سر» در چهار بیت نخست آن التزام شده است:

سر به سنگی می زدم فریاد خوان  
پاسخم آمد شکست استخوان  
سنگ سنگین دل چه می داند که مرد

از چه سر بر سنگ می کوبد به درد

او همین سنگ است و از سرها سر است

سنگ روز سر شکستن گوهر است<sup>۵</sup>

۵. ارسال المثل و آوردنِ مثل و دستانی در سخن از آرایه‌های ادبی است. لیک آرایه برتر آن است که شاعر سخنی بگوید که از دید زیبایی و نغزی و پرمغزی همانند مثل‌های سائر باشد. بسیاری از سخنان سعدی پس



تا چنین هنگامه سنگ است و سر  
 قیمت سنگ است از سر بیشتر  
 روزگار از توام منت پذیر  
 گوهر ما را کم از سنگی مگیر  
 هر که با سنگی ز سویی تاخته ست  
 سایه هم لعل دلی انداخته ست

(سایه مشوق، ص ۲۲۳-۲۲۴)

با خواندن مثنوی سایه درمی یابیم که او هم مانند عطار، لعل را در برابر سنگ به کار برده است. لیک سنگ مانند شعر عطار در تشبیهی بلیغ به کار نرفته و در اینجا مجاز از جنگ افزار است. با سنگ تاختن را هم کنایه از جنگ افروزی و آسیب رسانی باید دانست. در روزگاری که همگان سنگی می افکنند سایه هم ناگزیر است سنگی بیندازد. اما سنگ او لعل سرخ و ارزشمند دل او است. اگر آنچه را درباره چگونگی لعل شدن سنگ گفتیم در گزارش شعر سایه پیش چشم آوریم، می توان گفت همان سنگ ها (دشمنی های پرگزند) اگر در پر تو آگاهی و مهر قرار گیرد به لعل (دوستی های ارزشمند) دیگرگون می شود. سایه هم کاری جز پالوده کردن گوهر درونی خود نکرده است. فریاد و سنگ بر سر زدنی که در بیت های آغازین مثنوی خود گفته نیز از آن است که او در میدان جنگ جهان خواران و جفاکاران، تنها پاره لعل سرخ رنگی به نام دل دارد که از هر سو زخمی برمی دارد و در این بازی خونین، باز یچه ایام شده است:

دردا و دریغا که درین بازی خونین      بازیچه ایام دل آدمیان است  
 (همان، ص ۲۵۷)

از او مثل شده اند. این مصرع سایه نیز چنین کیفیتی دارد.

سایه در بیتی از مثنوی بانگ‌نی هم از لعل دلی که در بازی روزگار (که همه در آن فقط به برد و باخت می‌اندیشند) از سر دوستی و سادگی و مهربانی (و نه برای خرید و فروش و پیروزی و سودجویی) به میان افکنده، سخن گفته است:

من در این بازی چه بردم؟ باختم      داشت‌م لعل دلی، انداخت‌م  
(بانگ‌نی، ص ۱۰۰)

بدین‌سان آشکار شد تصویر تازه‌نمای «لعل دل» در شعر سایه با وجود داشتن پیشینه، به گونه‌ای نغز و دلپسند و برای رساندن پیام امروزی در شعر وی به کار رفته است. جست‌وجو در گنجینه شعر کهن و یافتن گوهرهایی در آن برای تراش دادن و درخشان ساختن آنها شیوه‌اشناست شعر حافظ است. او بسیاری از تصویرها و مضمون‌های شاعران پیش از خود را به شیوه‌ای هنری برجسته‌تر کرده و به گونه‌ای در شعر خویش به کار گرفته است که نمونه‌های پیشین را یکسره از چشم سخن‌سنجان می‌اندازد. کار سایه در ساختن بیت یادشده را نیز از همان دست کیمیاگری‌ها می‌توان به شمار آورد.

#### کتاب‌نامه

- ۱- ابتهاج (سایه)، هوشنگ، بانگ‌نی، تهران: کارنامه، ۱۳۹۵.
- ۲- ابتهاج (سایه)، هوشنگ، تاسیان، تهران: امین‌دژ، ۱۳۹۴.
- ۳- طوسی، نصیرالدین. *تسوخ‌نامه ایلخانی*، با مقدمه و تعلیقات محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۴- حافظ، شمس‌الدین محمد. [دیوان] حافظ، به سعی سایه، تهران: کارنامه، ۱۳۷۳.
- ۵- سنایی غزنوی. *دیوان*، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی، ۱۳۶۲.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. «سایه آینه‌دار غم‌ها و شادی‌های عصر ما»، نگاه نو، شماره ۷۳، اردیبهشت ۱۳۸۶، ص ۶۲.
- ۷- ابتهاج (سایه)، هوشنگ، سیاه‌مشق، تهران: امین‌دژ، ۱۳۹۴.
- ۸- مصفی، ابوالفضل. *فرهنگ اصطلاحات نجومی* همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۹- عطار نیشابوری، فریدالدین. *مصیبت‌نامه* (الف)، تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال، تهران: زوار، ۱۳۸۰.
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین. *مصیبت‌نامه* (ب)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- ۱۱- ابوعلی سینا. *قانون در طب*، ج ۱، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار)، تهران: سروش، ۱۳۷۰.

